

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

صمدبهرنگی نمرده است؛ صمد در قلب ما و در وجود ماست

جهانگیر محبی

صمد بهرنگی و فریاد درد مشترک



کیوان باژن

به بهانه شصت و هشتمین سال تولد صمد بهرنگی

«ما باید خود را با مشعل عقل بیفروزیم
تا کسانی که در ظلمت جهل اند ما را
ببینند. ما باید به همه چیز از روی
درستی و راستی جواب دهیم.
باید به تمام حقیقت و به
تمام دروغ پی برد.»

ماکسیم گورگی

آن چه که نام صمد (۱) را به عنوان عنصری عینی در جامعه جاودانه کرد، نقشی بود که در «تربیت» و بالا بردن سطح «دانش» انسان، ایفاء کرد. نقشی که تاثیر آن، تفکری را انجامید که به قول «امیر پرویز پویان» حاصل اش «چه گونه بودن» و نه «بودن» است که «چه گونه بودن را دانستن از آگاهی به چه راهی بودن برمی خیزد و آنان که آگاهی خویش را باوردارند می دانند که چه گونه باید بود... باور داران راستین تکامل بی گمان دانندگان راستین چه را بودن اند. از آن پس چه گونه بودن پاسخی نخواهد داشت جز در روند این تکامل، نقشی خلاق و بی شایبه داشتن.»



صمد اما، با آگاهی از چنین نقشی و داشتن چنین باوری، کارش را آغازید. او از همان نخست با مجموع نوشته هایش در مجله «معلم امروز» در تبریز و مجله «سپاهان» و هفته نامه «بامشاد» در تهران که بعدها زیر عنوان «کند و کاو در مسائل تربیتی ایران» به صورت کتابی مستقل چاپ شد، راهش را پیدا کرد و هم از نظر عینی و هم از نظر ذهنی به این آگاهی دست یافت که برای پرداختن به کاری اساسی، باید ریشه ها را جست که ریشه، نبود فرهنگی سالم در جامعه است و باید به نبرد فراخوانده شود، نه صرفاً برای انتقاد، بل تمهیدی برای نشان دادن این که در یک جامعه جهان چندمی برای تحمیل مردم، تمام ابزار و آلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به کار گرفته می شود تا در راستای آن، جامعه، هم چنان عقب مانده، در قهقراء و در بسیاری موارد، فسیل مانده و انسان این جامعه، نقش خود را به عنوان نیروی عینی و عنصری پویا- که می تواند و باید با دیدی همه جانبه و هستی شناسانه به تحلیل پیرامون بپردازد- نادیده انگارد. چه را که در جامعه طبقاتی، آگاهی و دانش طبقه پائین و درک توانائی های تاریخی و شناخت حقوق مردم، می تواند سلاح برنده و جادویی باشد در جهت درهم پاشیده شدن طبقه بالا .

پس اگر می بینیم در چنین جوامعی، طبقه استثمارگر با تمام تجهیزات خود برای از بین بردن تفکر و بینش مردم می کوشد و با سرمایه های عظیم و صرف قوا به تحمیل و توجیه مسائل خرافی و اندیشه های به شدت کهنه و قرون وسطائی می پردازد و اگر می بینیم با ترویج فرهنگ و اندیشه خرافی حتا تحمل مصائب معیشتی و «کار» را جزو مقدرات آسمانی می قبولاند و با چاپ و نشر آثار مورد قبول خود در واقع، در جهت ممنوعیت نشر آثار علمی می کوشد، آثاری که نه ناشی از تصورات و توهمات ماورائی بل که با دیدی اومانستی و زمینی به تحلیل مسائل انسان و جامعه و نقش او در تاریخ می پردازند، و بالاخره اگر می بینیم حتا از دوره ابتدائی در مدارس، ذهن کودک با مفاهیمی ارتجاعی در کتاب ها آشنا می شود، مفاهیمی کلی که هیچ گونه رابطه ای با علم و اندیشه ندارد و کمکی هم به شناخت کودک نمی کند، حتا باعث بی زاری او از هرگونه شناخت و تفکر می شود و این، تا مراتب عالی تحصیل نیز ادامه دارد، همه و همه برای یک هدف و آن، عقب ماندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم است. به قول سعید سلطانپور:

«برای عظیم ترین غارتها، می باید عظیم ترین تحمیل فرهنگی ممکن شود. پس بیهوده نیست که فرهنگ های ملل فقیر غارت زده، نیمه جان می شود. پس بیهوده نیست که معلم به هیچ گرفته می شود تا زیر فشار استراحت و نان و خانواده، مسوولیت خویش را از یاد ببرد و برای حفظ تعادل مرسوم زندگی به مشاغل دیگر نیز بپردازد. پس بیهوده نیست که بر کتاب های درسی و کتاب های کودکان، نظارتی دیکتاتوری به عمل می آید و بیهوده نیست که مطبوعات ارزشی برابر تسلیحات می یابد و برای هنر و ادبیات، با شور و بررسی های بسیار، برنامه های دورانی، تدارک دیده می شود و گردن مفاهیم مترقی با گیوتین سانسور قطع می گردد.» (۲)

صمد با درک این مسأله که منشا شناخت انسان، عینیت اوست و ذهن، تابع آن است، خیلی زود دانست که شناخت مسائل اجتماعی چون فقر و بی‌کاری و... از طریق درک و تحلیل و شناخت عینی نهادهای جامعه امکان پذیر است تا با این

شناخت، بتوان به درک تضادها در جامعه نائل آمد و

البته در مرحله ی بعدی حتا به تفکیک تضادهای شناخته سخن صمد و اشاره ی او به تبعیضات اداری و عدم شده قدم گذاشت و تضاد اصلی را از تضادهای فرعی مدیریت صحیح و این که چه گونه بی عرضه ترین و کودن باز شناخت. او بدین وسیله توانست گلوگاه و شاهراه ترین و مرتجع ترین افراد به مقام های بالا می رسند و... اصلی صورت مسأله را با نیروی خلاقانه خود و با همه و همه مدل کوچکی نه تنها از وضعیت فرهنگی اتکاء به عنصر آگاهی اش بیابد که این خود حاصل کشور است، در دیدی عمیق تر مدلی از کل جامعه را ترسیم مطالعه عمیق و تجربه‌هائی عینی از زندگی و در نهایت می کند

توازن دیالکتیکی میان عینیت و ذهنیت است. چرا که بدیهی است اگر چنین توازنی درک شود، مسیروالی برای شناخت مردم و مسائل پیرامون، طی شده،

در نتیجه راه برای قدم‌های بعدی هموار می گردد. در واقع هم، جریانی که اسطوره صمد را به وجود آورد- با تمام حرف و حدیث های خوش و گاه ناخوش آیندش و حتا با تمام تعریف و تمجیدهای گاه شوخی مآبانه و ماورائی‌اش- از چنین فرمولی تبعیت می کند که البته آن چه در یادمان های صمد کم تر به آن توجه شده، نیز پرداختن به چنین امری در تحلیل شخصیت و درک آثارش است که متأسفانه در غبار شرایط خاص بعد از دست رفتن وجود نازنینش گم شد و باعث شد تا بیش‌تر به حواشی پرداخته شود و البته اسطوره ای گاه دست نیافتنی ترسیم گردد که خود این می تواند گاه نتیجه معکوس در برداشته باشد که در بعضی موارد داشت و این ظلمی است که خواسته یا



ناخواسته بر او رفته و می‌رود. چرا که با تأملی دوباره و این بار عمیق‌تر بر نوع زندگی و آثار صمد، چه در زمینه قصه‌نویسی و چه در زمینه‌های تحقیقاتی‌اش که در مقاله‌ها و نقد و یادداشت‌هایش دیده می‌شود و چه در کارهای مردم شناسانه و فولکلوریکش- که این آخری به خصوص، عمق مطالعات جامعه شناختی و عشقش به مردم زادگاه و در دایره گسترده تر وطنش را نشان می‌دهد- به خوبی می‌توانیم شاهد تلاش گسترده او در جهت نزدیکی هر چه بیش تر با مردم باشیم. پس چگونه می توان تصویر صمد را به صورت اسطوره ای دست نیافتنی و «بر مردم» و نه «با مردم» ترسیم کرد!

آیا دیگر وقت آن نرسیده است که بعد از گذشت سی و چند سال از در گذشت آن عزیز، با تحلیلی جامعه شناسانه و نه یک بعدی بل با ابعادی وسیع و همه جانبه از آثار صمد و با نگاه به زمینه های متعدد کارهایش، از نو آوری ها در ادبیات کودک گرفته تا دید وسیع اش در زمینه مسائل تربیتی تا مقاله هایش در موضوعات گوناگون تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و هنری و حتا سیاسی تا کار در گستره مردم شناسی و فولکلوریک، جمع آوری قصه های عامیانه، افسانه ها، بایاتی ها و... که هر کدام بحثی مفصل و جداگانه ای را می طلبد و همه نشان دهنده عمق بینش و دید وسیع او نیز هست و حیرت آور که چگونه آدمی به سن صمد و نوع زندگی او، با گرفتاری و سختی های معیشتی اش، توانسته است چنین کارهای گسترده‌ای را به سامان برساند و افسوس آدمی را برمی انگیزاند که اگر سال‌های

عمرش بیش‌تر بود، شاهد چه کارهای عظیم و ماندگار دیگری از او می‌بودیم، آثارش را دوباره خوانی کنیم؟ کاری که سال‌ها پیش باید انجام می‌شد. اما چه کنیم که در این ناکجا آباد قبل از تحلیل آثار، به تحلیل شخصیت پرداخته می‌شود که چون فیلم فارسی‌های قدیم و جدید، شخصیت‌ها ادبی، یا «آدم خوبه» هستند یا «آدم بده» و با این طرز تفکر قضاوت صورت می‌گیرد که در آن قضاوت‌کنندگان به دوگروه و در بسیاری موارد، به چند گروه تقسیم شده و با شعارهایی بر «له» یا «علیه» او، گاه به طور کل، آثارش در غبار این شعارها گم می‌شود.

صمد اما معلم بود و چه شوری داشت برای این که معلم باقی بماند. معلمی به شدت عاشق کارش. معلمی که می‌خواست معلم بماند چون می‌توانست در معیت آن یاد بگیرد و یاد بدهد. اما آن چه که فراتر از این‌ها می‌نماید - همان طور که گفته آمد - یافتن یکی از ریشه‌های اصلی درد جامعه ایرانی بود که به درستی دریافته بود که چنین مسأله‌ای سال‌هاست که گریبان مردم ایران را گرفته است. جهل و عقب مانده نگاه داشته شدن مردم ایران، البته مسأله‌ای نیست که بتوان از آن ساده گذشت. پس او در اولین قدم، تیر به دست گرفت و با شدت هرچه تمام‌تر به سراغ این ریشه تنومند رفت. کاری که نه تنها جسارت می‌طلبید بل که همت بلندی نیز. چه که دست گذاشتن روی نقطه حساس که حکومت و استبداد، خود حساسیت خاصی بر آن قائل است و در واقع یکی از حربه‌های اوست برای ادامه سلطه و استثمار طبقاتی‌اش، کار ساده‌ای نیست. اما صمد از آن هنگام که در دانش‌سرای تربیت معلم درس به اصطلاح معلم شدن می‌آموخت، با چسباندن روزنامه دیواری «خنده» به در و دیوار دانش‌سرا، چنین جسارتی را آموخته بود. همان طور که با تجمع دانش‌جویان بر گرد روزنامه دیواری و بحث‌ها و حرف‌ها و حدیث‌های ناشی از تاثیر آن، به راز قدرت قلم پی برد. از این رو است که به دوران جار و جنجال‌های بی‌مورد و هیاهوهای کاذب و بدون هرگونه خودنمایی و اظهار فضلی، در سرآغاز نوشته‌اش، کندوکاو در مسائل تربیتی ایران می‌نویسد:

«بدین ترتیب دیده می‌شود که در مسائل تربیتی ایران، تا کنون کند و کاوی عاقلانه، با لمس مسائل از نزدیک و انعکاس آن‌ها نشده است. حقیر که سال‌هاست معلم دهکده است خواست کوششی بکند و حرف و نظر هاش را گردآورد تا دست کم صورت مسأله به دست داده شود. آن چه بعد از این می‌آید همین حرف و نظر هاست.»

به این ترتیب به راحتی و با تیزی، راهش را از ادبای ریش‌وسبیل‌دار جدا می‌کند که نه تنها درباره همه چیز نظری می‌دهند تا دیگران، فیلسوف‌شان بدانند، حرف هاشان نیز بوی کهنگی می‌دهد و از روی شکم‌سیری و راحت‌طلبی است. آن‌هایی که پشت میز و جلو کولر می‌نشینند و دم از مسایلی می‌زنند که هیچ‌کس از آن خبر ندارند و از جاهائی صحبت می‌کنند که هیچ ندیده‌اند. درحالی که صمد همیشه معتقد بود «آدم که نفسش از جای گرمی بلند شد، خیلی چیزها را نمی‌بیند و ناچار کلیات باقی می‌کند و در پیله آرامش و استنشاق شبه آزادی فردی، دست به اصلاح می‌زند و به خیالش که معجزه می‌کند.» (۳) و درست به همین علت، نخست، چنته‌اش را از تجربه‌های عینی پرمی‌کند و بعد قلم به دست می‌گیرد. از این رو بی‌سبب نیست که وقتی این نوشته چاپ می‌شود باعث حیرت و تعجب دیگران می‌گردد و جای پرسش که این‌ها که نوشته‌ای چنان حقیقتی را درخود نهفته دارند که خواننده از خود می‌پرسد؛ چه طور؟... با این سن و سال... و چنین تجربیاتی؟... که البته با جواب تاریخی صمد مواجه می‌شوند: همه فکر می‌کنند فقط خودشان درد دارند درحالی که نمی‌دانند دردها مشترک است و با این جواب، طلسم، شکسته می‌شود. طلسم دردهای فردی و تجربه‌های فردی و... و همه این مسائل، تبدیل به مسائل جمعی و مشترک می‌شوند و این سرآغاز راهی است که صمد اما، آغازگر آن بوده است. همان طور که آغازگر بسیاری از مسائل دیگر هم بود. کتاب «کند و کاو در مسائل تربیتی ایران» با گفته‌ای تاریخی از «برتولد برشت» می‌آغازد: «آن که حقیقت را نمی‌داند بی‌شعور است، اما آن که حقیقت را می‌داند و آن را دروغ می‌نامد، تبه‌کار است» و منظور صمد از قرار

دادن این جمله اما، شاید یافتن آمار نسبت بین «بی نام صمد، به غیر از «آقا معلم» روستاها، شعوری» و «تبهکاری» در جامعه باشد. یا باید «بی با مفاهیمی چون «آگاهی» و «کتاب» و شعورباشی» یا «تبهکار»! راه میانی، نه این که نیست، «کتاب خوانی» عجین شده است هست! اما به چه قیمتی؟ بهای آن را چه کسانی خواهند پرداخت؟ صمد برای این که تبهکار قلمداد نشود، عمق قضایا را کاوید که بهایش مرگی زود هنگام بود. چه که

دانستن، مردن است. او به مسائلی از قبیل: «چرا معلم خوب حکم کیمیا دارد؟»، «بازرسی فرهنگی و انواع و اقسام آن»، «تنبیه بدنی»، «مشکل کتاب های درسی»، «تدریس زبان فارسی در آذربایجان»، «روستا و روستا زاده» و «زیر میکروسکپ» پرداخت. مسائلی ظاهرا پیش پا افتاده که در برگیرنده طرح مسائل و مشکلات آموزشی در ایران است. در واقع، طرح آسیب شناسی آموزش و پرورش که در بخش های کتاب کامل می شود و صمد با بینشی آگاهانه، به معلم در مفهوم عام و معلم خوب به طور خاص می پردازد. او می گوید: معلم ها «... اولین تپیا را هنگام استخدام می خورند. گروهی به دورترین نقطه ها پرت می شوند. چرا که واسطه و نفوذی در کارگزینی نداشته اند و دسته ای در نقطه های نزدیک و مراکز استان ها و پای تخت استقرار می یابند و معلوم است چرا. اغلب اعتراض ها بی فایده است...»

درواقع سخن صمد و اشاره او به تبعیضات اداری و عدم مدیریت صحیح و این که چه گونه بی عرضه ترین و کودن ترین و مرتجع ترین افراد به مقام های بالا می رسند و... همه و همه مدل کوچکی نه تنها از وضعیت فرهنگی کشور است، در دیدی عمیق تر مدلی از کل جامعه را ترسیم می کند. چه که همه چیز از آموزش و پرورش شروع می شود. غیر از این نیست که بچه هائی که قرار است به این ترتیب رشد کرده و تربیت شوند، آینده سازان این مملکت اند.

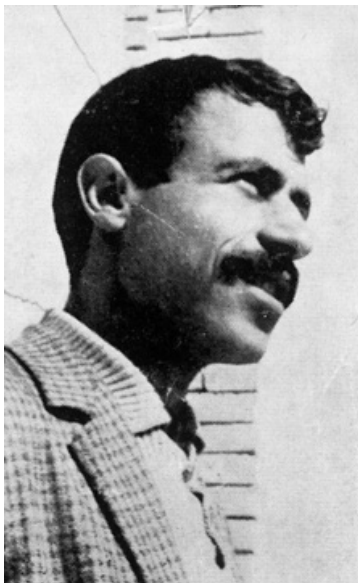
صمد درجائی می گوید: «در عصری زندگی می کنیم که دامنه اعمال نفوذ و سیاست بازی دول، حتا به حیطه علم و هنر نیز کشیده شده. حقایق قاطع علمی (در فیزیک و نجوم و اقتصاد و فلسفه و...) را تا آن جا افشاء می کنند و میان مردم رواج می دهند که سیاست روز جهان می خواهد. علم و هنر، تا آن جا مجاز شمرده می شود که تزلزلی در قالب های ذهنی مردم ایجاد نکند. بل که آن ها را در اعتقاد به قالب های فکری ساخته و پرداخته سیاست روز جهان پا برجا تر کند. لازم نمی بیند دانسته شود که مسافرت های فضائی و نشستن بر سطح کره ماه، خود به خود بعضی قالب های ذهنی پیش را در هم می ریزد و فکر های نوی نتیجه می دهد. به نظرشان همین قدر که دو سطر خبر راست و دروغ در روزنامه ها خوانده شود یا نشود، کافی است...» (۴)

که با جای گزین کردن عصر ارتباطات، انواع کامپیوترها و ماهواره ها به خصوص شبکه جهانی اینترنت به جای «مسافرت های فضائی» و «نشستن بر سطح کره ماه» در این متن جای تعجب نخواهد بود که امروزه نیز از هر زمانی بیش تر شاهد فرو ریختن قالب های کهنه و پوسیده ذهنی و فکری هستیم. آن چنان که اربابان ارتجاع، همان هائی که از این تزلزل برخوردارند، دچار رعب و وحشت شده اند و از هر امکانی استفاده می کنند تا جلوی آن را بگیرند.

**کهنه گوید همین گونه که هستم از ازل بوده ام
نوگوید باش ولی اگر خوب نباشی باید بروی (۵)**

در این بین اما وضع کسانی که به مراکز آموزشی یا دانشگاه‌ها می‌روند تأسفاتر است و این، تضادی است که در جامعه وجود دارد. از طرفی، زمان پیش می‌رود و از طرفی راه رشد مادی چنین پیش رفتی گرفته شده و می‌شود و صمد حقا که با دانش خود به عنوان عنصری آگاه و پیشرو و البته آغازگر جدی بحث‌ها پیرامون مسائل تربیتی و آموزشی در ایران و به عنوان محقق که به جمع بندی تلاش‌های خوب اما پراکنده کسانی چون جلال آل احمد و دیگران پرداخت، تضادها را خوب شناخت و فریادش را بلند کرد و در تمام مدت عمر کوتاه اما پربارش، دمی نایستاد و به نسل آینده اندیشید. چنین امری البته که جای بحث و تحقیق دارد و کتاب «کند و کاو در مسائل تربیتی ایران» می‌تواند آغاز گران باشد که با نگاهی دوباره و دقیق به کتاب نه تنها کم و کاستی‌ها مشخص گردد بلکه با استفاده از تجربه‌های صمد کند و کاوی دوباره را در مسائل تربیتی ایران آغاز کنیم.

برای همین است که نام صمد، به غیر از «آقا معلم» روستاها، با مفاهیمی چون «آگاهی» و «کتاب» و «کتاب خوانی» عجین شده است. چرا که شنیدن نام او، ناخودآگاه چنین مفاهیم را به ذهن تداعی می‌کند. اکنون دیگر، هر جای این مملکت، صحبت از «مطالعه» و «کتاب» است، نام صمد زینت بخش آن جا است و این دستاورد کمی نیست. کسی که مرگ را به سخره می‌گرفت و اهمیت مسأله را در تاثیر زندگی و مرگش در زندگی دیگران یافته و زندگی را با توجه به این امر معنی می‌کرد، افسوس که نیست تا ببیند همان طور که در زندگی «معلم» بوده، پس از مرگ نیز «معلم» باقی ماند و یاد و خاطره‌اش در محفل‌های گوناگون «چه گونه مطالعه کردن» را می‌آموزاند!




کار کارستان صمد اما، تألیف و تدوین «آموزش الفبای فارسی برای دانش آموزان آذری زبان» بود. کاری که در زمینه آموزش زبان فارسی، نمونه و بیگانه است. چرا که او با تلاشی حیرت آور و پس از سال‌ها کار تدریس در روستاهای آذربایجان، دست به ابداع روشی زده بود تا بدین وسیله بتوان در زمانی کوتاه و با کمترین تلاش، فارسی آموخت. این اثر گرچه هرگز چاپ نشد، اما سرگذشت و چگونگی سرنوشت آن، گویای حکایتی است غریب در این مملکت و مثتی نمونه خروار که چگونه امر فرهنگ در این ناکجا آباد، دست آویزی است برای طبقه‌ی حاکم!

در واقع صمد در این تلاش، با روشی علمی و البته تجربی، به یافتن واژه‌های مشترک میان زبان فارسی و گویش آذری پرداخت و آن‌ها را در جملاتی آسان و قابل فهم - که برای آذری زبانان مأنوس باشد - آورد و به این وسیله خود را به عنوان محقق توانا معرفی کرد که در صورت چاپ و بهره‌گیری از آن، می‌توانست در شیوه تدریس زبان فارسی در بخش عظیمی از

سرزمین ما، تحولی محسوب شود. چه که او سال‌ها در تدوین کتاب الفبایش کوشید. فیش برداری کرد و خون جگرها خورد. چرا؟ برای آن که فلان کودک آذری زبان در فلان روستای دور افتاده، راحت‌تر فارسی یاد بگیرد و باز اگر این کتاب چاپ می‌شد، صمد را با چهره‌ای دیگر هم می‌شناختیم. «ارائه‌گر روش‌های علمی آموزشی و تربیتی». اما افسوس و صد افسوس که این مملکت همواره زیر نفوذ کوتوله‌های فرهنگی و سیاسی است که جز فضل فروشی، کاری از دست‌شان بر نمی‌آید. اینان ارزش کار صمد را تنها در مقدار خوش آمد یا نیامد مقامات بالا می‌سنجیدند. از این رو خرده‌گیری‌ها شروع شد که صمد مدتی با این کوتوله‌های به اصطلاح فاضل سروکله زد تا این که ذله شد و عطای کتاب را به لقای چاپش بخشید! کتابش را برداشت و پناه آورد به روستا و کار معلمی‌اش را

از سرگرفت که البته همین کتاب به نوعی باعث برانگیختن و حساسیت بیشتر مقامات روی صمد شد که سرانجام به مرگاش انجامید.

به این ترتیب نام و یاد صمد به عنوان ادبیات شناس، قصه نویس، محقق فرهنگ مردم و پژوهشگر مسائل آموزشی در یادها خواهد ماند و البته اظهار فضل آن کوتوله‌های فرهنگی امروزی که با خرده گیری‌های گاه جانبدار و دیکته شده از سوی محافل «پول و قدرت» سعی در تخطئه شخصیت و آثار او دارند، نمی‌تواند چیزی از ارزش‌های این معلم ساده‌ی روستاهای آذربایجان بکاهد. 

چه خوب است چمن

که در بودن و نبودن

جایش سبز است

پانویس ها:

۱. دوم تیرماه ۱۳۱۸ - شهریور ۱۳۴۷
 ۲. به نقل از کتاب نوعی از هنر، نوعی از اندیشه
 ۳. مجموعه مقاله ها ، مقاله « درحاشیه طرح تازه آقای دکتر صناعی»
 ۴. به نقل از مجموعه مقاله ها، بررسی کتاب ساختمان خورشید
 ۵. برتولت برشت، زندگی گاليله، عبدالرحيم احمدی نشر اندیشه، ص ۱۵۷
- یادش گرامی و راهش پُر رهرو باد